

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

ب. بشارت

۱۲ جولای ۲۰۱۶

وقتی که آب سر بالا می رود، قورباغه هم ابو عطا می خواند ...!

در تمام طول تاریخ با به وجود آمدن سیستم های استثماری و حاکمان ظالم، مبارزات مردم ستمدیده نیز به اشکال متفاوت در شرایط گوناگون ادامه داشته است. یکی از جوانب این مبارزه، مبارزه بین نظرات انقلابی با نظراتی که به نفع طبقات حاکم و استعمارگر می باشند، بوده است. تاریخ ایران نیز به دور از این رویارویی های طبقاتی نبوده و مبارزه بین مردم ستمدیده و دشمنانشان در ابعاد و سطوح مختلف جریان یافته و تا به حال هم ادامه دارد. اما سخنم بر سر تاریخ بسیار خونبار اخیر ایران است. همه افراد نیروهای آزادیخواه می دانند که تمامی دستاوردهای انقلاب مشروطه که با خون مبارزان و انقلابیون در سراسر ایران بعد از مبارزه طولانی و دردآور کسب شده بودند، توسط رضا قلدر و فرزند ناخلفش محمد رضا به تاراج می رود و این دار و دسته با حمایت امپریالیستها دهه های متمادی توده های رنجدیده را به زنجیر می کشند. گفتنی فراوان ولی بگذارید با چند مثال ساده از عملکرد طبقه حاکم و نیروی سرکوبش شرایط جامعه آروزی که مبلغان نظام سلطنتی هنوز آرزوی بازگشت آن دوران طلایی را دارند، را به یاد آوریم. در نقاط دور افتاده ای که من خود در دوران نوجوانی و جوانی در آذربایجان، کردستان و لرستان شاهد آن بودم، ژاندارمهای سبیل بلند که به آنها "جوجه خور" می گفتند در هر آبادی که قصد میل غذا داشتند کنخدا از جیب دهقانان بیچاره حداقل مرغ و خروسی برایشان قربانی می کرد، با دیدن ژاندارمها کودکان و نوجوانان رنگ از رویشان می پرید. یک ژاندارم هر کسی را که می خواست به جرم آن که سربازی نرفته است و یا هر بهانه دیگر دستگیر و بعد از گرفتن پول توجیبی یعنی باج سبیل ۱۰ یا ۲۰ تومانی آزادشان می کرد. تازه این پاسبانها و ژاندارم ها در امر زورگوئی و جنایت پیشگی پیش ساواکی های جنایتکار لنگ می انداختند و بسیاری داستانهای دیگر. در شهر ها پاسبانهای رشوه خوار (راهنمایی، انتظامی و آگاهی) به هر بهانه ای مردم را آزار داده و سرکیسه می کردند... رژیم شاه با همین عمده و نکره و پاسبانها و ژاندارمها و ساواکی هایش تسمه از گرده مردم کشیده بود.

باری اکنون ما شاهدیم که به رغم این تاریخ خونبار عده ای به فراست مصاحبه برای حقیقت یابی با حافظان نظام سرکوبگر گذشته افتاده اند. مثلاً در قالب مصاحبه یکی از همین ساواکی های تبهکار با ایرج مصداقی که در شبکه های اجتماعی پخش شده معلوم می شود که در تهران بغل گوش اعلیحضرت یک ساواکی رده پائین که حتی یک تپانچه درست و حسابی نیز به او نداده بودند!، وزیر اقتصاد یک کشور را که او نیز از نور چشمی های رژیم بوده است ،

بدون مجوز قانونی در دفترش زندانی و به او دستبند می زند (اگر با به خرج دادن بلاهت بی پایان حرفهای **معتمد** را باور کنیم). در ادامه داستان معلوم می شود که همین ساواکی در دوران مرخصی نیز که هیچ مسؤلیت اجرایی نداشته است، به فردی مشکوک شده و او را دستگیر می کند که تصادفاً از هواداران سازمان فدائی نیز از آب در می آید . البته اگر این قربانی داستانهای **معتمد** حتی فدائی و یا مجاهد هم نبود حتما کتکی می خورد و شاید پرونده ای نیز برایش درست می کردند تا در آینده فکر بدی به ذهنش نرسد و مشکوک راه نرود، ببینید که چه دنیائی است! .

شاه به عنوان یک دیکتاتور که خود را سایه خدا می دانست، قانون اساسی را بی ارزش می شمرد و تمامی اهرمهای حکومتی را در دست داشت. اما دست نشانده سازمان سیا در چشم مردم نه قانونیت دارد و نه مقبولیت. به رغم این، ساواکی های وحشی صفت یعنی همکاران **معتمد** که در دانشگاه ساواک حتماً توسط استادان امریکائی و اسرائیلی و یا دست پرورده های آنها آموزش دیده اند، به کله مبارکش قسم خورده و قبول کرده اند که تا نفس دارند به عهد خود که سرکوب توده هاست، وفادارند. این جانیان به خوبی می دانند که خود از مهره های اصلی سرکوب و شقاوت در آن دوران بوده اند، و اگر لب گشایند و از تاریخ ننگین سخن بگویند، خود را نیز افشاء کرده اند. آیا کوچکترین وجدان آگاه انسانی را می توان در این گروه آدمکش و بی همه چیز سراغ داشت.

من در این نوشته کوتاه قصدم پاسخ به دروغ های بی پایان **پرویز معتمد** نیست. رفیق **اشرف دهقانی** در نوشته "رفیق حمید اشرف در خاطرات یک "ساواکی بی همه چیز" و..." بدان پرداخته است. اما در مورد مصاحبه کننده مدعی حقیقت، با خواندن این مصاحبه و دروغهای وحشتناک **معتمد** می توان دید که او به دنبال حقیقت نیست. در نتیجه **مصدقی** هنگام مواجهه با افشای دروغ های **معتمد** و شکست پروژۀ دروغ پراکنی علیه سبملهای مردم در پاسخی بسیار ابلهانه تاکتیک فرار به جلو را پیش می گیرد. یکی از منزجر کننده ترین شیوه های به کار گرفته شده در این مصاحبه طرح این مسأله است که رفیق **دهقانی** در کجا زندگی می کند. **مصدقی** این اقدام پولیسی خود را بدین گونه توجیه می کند که آدرس آی پی همه را امپریالیستها می دانند پس بگذارید همه هم بدانند! **مصدقی** در عربه کشی های سخیفانه خود اظهار می دارد که **اشرف دهقانی** در هیچ جا دیده نشده است. حتماً برای اثبات وجود باید با **مصدقی** مصاحبه داشت. او نه از فعالیتها و تلاشهای رفیق **اشرف دهقانی** خبر دارد و نه این که در دنیای واقعی به سر می برد اگر داشت و ریگی هم در کفش اش نبود می فهمید که رفیق **اشرف دهقانی** در بسیاری جاها حضور یافته و حضور خواهد یافت.

مصدقی در مصاحبه ای که در دفاع از ساواکی و کوبیدن نیروهای مبارز به راه انداخته جعلیات خود را ادامه می دهد که رفیق **اشرف دهقانی** در یک کشور امپریالیستی نشسته و حال می خواهد علیه امپریالیست ها مبارزه کند. این دیگر اوج حماقت و عوامفریبی مدعی را نشان می دهد. او این تصور را ارائه می دهد که در کشورهای امپریالیستی نه طبقه کارگر و زحمتکش وجود دارد و نه مبارزه. نه نابرابری جنسی و نژادی هست نه غارت و چپاول مالی. نه بر پناهندگان ستمی می رود و نه بر اهالی بومی، نه نیروی چپ و مبارز و انقلابی وجود دارد نه مبارزه علیه سیستم سرمایه داری. خلاف تلاش **مصدقی** برای فریبکاری، فعالان سازمان و نیروهای چپ و انقلابی از آنجا که خود را جزئی از مردم تحت ستم و هم سرنوشت با طبقه کارگر جهانی می دانند هم در مبارزات روزمره جوامع خود شرکت داشته و هم فعالیت عمده خود را که مبارزه علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی است با توجه به شرایط محیط زیست خویش مستمراً ادامه می دهند. **مصدقی** اگر گوشی برای شنیدن و چشمی برای دیدن داشت آنگاه می دید که فعالیت ها و مبارزات این جریان به طور متناوب در نشریات سازمانی انعکاس می یابد.

برای اطلاع آنانی که با ادعاهای مطرح شده توسط **مصدقی** علیه چریکهای فدائی خلق ایران و رفیق **اشرف دهقانی** آشنائی کمتری دارند به چند مورد اشاره می کنم. در مورد جان باختن مجاهد مبارز که به عنوان یک مبارز دمکرات با

حفظ دیدگاه هایش به بخش دمکراتیک در پایگاه چریکهای فدائی خلق در کردستان پیوسته بوده این مسأله در همان زمان اعلام شده اما چرا **مصدقی** همین حقیقت را مطرح نمی کند؟ به عکس با استفاده از شارلاتانیسم این مسأله آنچنان مبهم مطرح می گردد که بیننده فکر کند که نکند در پایگاه چریکها بر او ستمی رفته باشد. در حالی که بحرانی که او را فرا گرفته بود در نتیجه سیاستهای مجاهدین بود که تازه از آنها جدا شده بود.

مورد دیگر ادعای دستگیری چند تن از مجاهدین خلق به خاطر فرار رفیق از زندان بوده است. رفیق اشرف دهقانی در کتاب "حماسه مقاومت" در همان مقطع که از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق منتشر شده - و طبیعتاً بخشی از مسائل امنیتی در آن موقع نمی توانست در این کتاب مطرح شود - و همچنین در کتاب "بذرهای ماندگار" بعد از قیام به این مسائل پرداخته است. اما برخورد با تنگ نظری نهفته در طرح این مسأله آن هم به شکلی عوامفریبانه محتاج بیان یک واقعیت می باشد.

در این که مردم به نیروهای مبارز و انقلابی در تمامی جهان خارج از ساختار سازمانی در مقابل یورش ارتجاع یاری رسانده و یا خود این نیرو ها به هم یاری می رسانند شکی نیست. سازمان چریکها و مجاهدین دهه ۵۰ موارد بسیار زیادی از این همکاری های مبارزاتی داشتند. گذشته از این بیابید همان زمان انقلاب ۵۷ را یاد آوریم که چگونه مردم آزاده در های خانه خود را باز می گذاشتند تا در جنگ و گریزهای خیابانی تظاهرکنندگان از یورش پاسبانها و ارتش در امان باشند و یا آب در اختیار مردم می گذاشتند تا سر و صورت خود را شسته و از تأثیر گازهای اشک آور بکاهند. چنین کمک هائی خالی از خطر نیز نبوده است. اما **ایرج مصدقی** با چنین روابطی بیگانه است و آنها را دروغ و گزافه می نامد. با توجه به این واقعیت می توان مطمئن بود که **مصدقی** این آثار با ارزش نوشته شده توسط رفیق **اشرف دهقانی** را دیده است. ولی او آنچه را که برای ساختن داستانهای وارونه لازم است در دفتر خاطراتش ثبت کرده است.

او در رابطه با مرگ معلم انقلابی رفیق **صمد بهرنگی** می گوید که افسر همراه او که چریک و نزدیک ترین یار رفیق به خون خفته سعید سلطانپور نیز بوده گفته است که صمد خودش در آب غرق شد. بنابراین ساواک و رژیم شاه در مرگ وی نقشی نداشته اند و به این طریق مطهر شده اند. در مورد این دفاع از ساواک، رفیق اشرف دهقانی در کتاب "راز مرگ صمد" به کلیه مرگ مشکوک او پرداخته و سوالات مشخصی را مطرح کرده است که تا حال بی جواب مانده است. زنده یاد آقای اسد بهرنگی نیز در کتاب "زندگی و مرگ برادرم صمد" نکته های با ارزشی را مطرح کرده است. ولی برای **مصدقی** پیشبرد اهداف ناسالمش عمده است و تصور می کند که با توده های نا آگاه صحبت می کند. پس این پاسخ های مستدل و اسناد و شواهد موجود را آگاهانه به هیچ می گیرد. در افکار عمومی باوجدان، افسر کادر ژاندارمری شاهنشاهی "حمزه فراهتی" از همان زمان مشکوک قلمداد شده و حال نیز هست. مسافرت او با رفیق **سعید سلطانپور** در یک مقطع نه او را تطهیر می کند و نه از عظمت رفیق سلطانپور می کاهد. **حمزه فراهتی** نه چریک بوده و نه خود چنین ادعائی داشته است. او همکار و همیار **فرخ نگهدار** و شرکایش بوده است. رفیق **سعید سلطانپور** قهرمانانه به ارتجاع نه گفت و جان باخت. **مصدقی** با وجود آگاهی به همه این واقعیات می داند که دروغ می گوید ولی برای او فعلاً برجسب زدن به چریکهای فدائی عمده است و هر عمل ناشایستی جایز؛ به همین دلیل ضرورتی برای استناد به شواهد موجود برای وی وجود ندارد.

پرسیدنی است که **مصدقی** - که نور چشمی **پرویز معتمد** ساواکی شده است - به چه شکلی می خواهد به حقیقت دست یابد؟ در همین دادگاه های بورژوائی اگر کسی هر گونه ارتباطی با شاکي و مشکوک داشته باشد از هیأت ژوری کنار گذاشته می شود. اما شما معیارهای نازل همین دادرسی ها را هم آنطور که در جریان رسوای ایران تریبونال کردید، رعایت نمی کنید. شما یک ساواکی بی همه چیز را که در شکار و شهادت رفیق **حمید اشرف** نقش اساسی داشته؛ و طبعاً

جایزه چند تومانی را هم گرفته است، با سوء استفاده از نام رفیق قهرمان، به میدان آورده اید تا برای ما قصه حقیقت بگوید. در این داستان فکاهی یک قهرمان ساختگی به نام **پرویز معتمد** قرار دارد و هدف اصلی، انسانی و میهن پرستانه جلوه دادن فعالیت های ساواک آدمکش و خشونت گرا نامیدن چریکهای فدائی خلق است. چریکهای فدائی خلق ایران در سال ۱۳۴۹ تأسیس و **پرویز معتمد** به گفته خودش سال ۱۳۳۸ در ساواک استخدام و شروع به قساوت می کند.

پس بیش از یک دهه قبل از فعالیت آشکار چریکهای فدائی خلق با کدام افراد و گروهائی مبارزه می کرد؟ اگر شما در میان توده ها نبودید و واژه ساواکی بی همه چیز را نشنیده اید آیا این گناه دیگران است؟ آیا خونخواری و شقاوت شکنجه گران جمهوری اسلامی تنها باید مد نظر باشد و با شکنجه گران قدیمی به زعم شما می باید همدم شد تا از قهرمانیهای خود بگویند و شما راوی عزیز آنها گردید؟

منبع اطلاعاتی **ایرج مصداقی** نه دقیق است و نه سالم. او در بهترین حالت به سایتیهای سازمانهای سیاسی مراجعه و با جمع آوری برخی اطلاعات به خودنمایی می پردازد. آنچه که محرز است تلاش **مصداقی** در ارتباط با ساواکی های قسم خورده، چه خود وی بداند و چه نداند، خدمت آشکار به رژیم منحوس جمهوری اسلامی در دو زمینه می باشد. اول ایجاد شک و تردید و بی اعتبار ساختن نیروهای انقلابی و مبارز؛ و در مرحله دوم به وجود آوردن جو بی اعتمادی و بی نتیجه بودن مبارزه برای سرنوشتی رژیم سرمایه داری حاکم و قبول شرایط موجود است. ارتباط آشکار **مصداقی** با مرتجعین پس مانده های رژیم شاهی تنها به یک مصاحبه خلاصه نمی شود. او خود هر طور که فکر کند اما مصاحبه های متعدد وی با این ساواکی تغییری در ماهیت سیاستهای دشمن پسند و مسموم وی نمی دهد. تبلیغ نفرت از انقلابیون و نفی مبارزه پیگیر علیه سیستم زالو صفت حاکم بر ایران جوهر کار و تلاش اوست. مطالعات **مصداقی** نه برای یادگیری و پندآموزی از مبارزات گذشته و حال؛ و نه راهیابی و پیوند آن برای سلب حاکمیت استعمارگرانه سرمایه داری؛ بلکه برای خودنمایی و داستان سازی علیه مبارزان و انقلابیون و ارزشهای مبارزاتی آنها بوده است. **مصداقی** چنین وانمود میکند که همه چیز را در مورد هر کسی که سر برآورد می داند و می تواند چهره آنان را مخدوش نماید. با چنین هدفی ست که او بی شرمانه رفیق **اشرف دهقانی** را که یکی از پرافتخارتری و معتبرترین چهره های مبارزاتی تاریخ ایران است، مورد هتاک و پرخاشیهای بیخردانه قرار می دهد.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی

ب. بشارت

تاریخ: ۲۰۱۶/۰۷/۰۲